

## شرح و توضیح برخی از ابیات دشوار فارسی در تاریخ بیهقی

منوچهر تشکری<sup>۱</sup>، مجتبی قیصری<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> عضو هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

<sup>۲</sup> دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

### چکیده

در قصاید فارسی ذکر شده در کتاب تاریخ بیهقی، تصحیح زنده یاد خطیب رهبر، چندین بیت دیریاب و دشوار وجود دارد که شرح و گزارش نشده‌اند یا به صورت کامل و به درستی گزارش نشده‌اند. مصحح در بیشتر موارد، علت ابهام و دیریابی این ابیات را تصحیف یک یا چند واژه یا ترکیب دانسته است؛ اما با مراجعه به فرهنگ لغت و دیگر آثار زبان فارسی آن روزگار می‌توان گزارش درستی از آن ابیات به دست داد. بیشتر ابیاتی که استاد خطیب رهبر، واژه یا واژه‌هایی از آن‌ها را تصحیف شده دانسته است در واقع تصحیف شده نیستند، چنان که در این مقاله با همان وجهی که در کتاب آمده‌اند، شرح و گزارش شده‌اند. از جمله عبارت درم ربودن تیغ و توضیح چگونگی جذب درهم توسط شمشیر، چو الماس گازی، درایش، پای شدن و معنی چند واژه و عبارت دیگر، همچنین چند بیت که برای مصحح نامفهوم بوده‌اند و در کتاب گزارشی از آنها نیامده است، نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند و تا حد امکان، گزارش درستی از آن‌ها به دست داده شده است.

**واژه‌های کلیدی:** تاریخ بیهقی، ابیات دشوار، گزیدن، طراز.

## ۱- مقدمه

تاریخ مسعودی، موسوم به تاریخ بیهقی، اثر ابوالفضل بیهقی دبیر، یکی از آثار ارزشمند زبان فارسی است که هم از نظر ادبی و هم از نظر تاریخی، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است و چند تن از مصححان بزرگ به تصحیح این کتاب همت گماشته‌اند. این اثر یکی از منابع مهم درسی مقاطع آموزش عالی است و شناخت درست آن، به ویژه برای دانشجویان رشته ی زبان و ادبیات فارسی اهمیت دارد در نسخه ای به شرح و تصحیح زنده یاد خطیب رهبر، چندین قصیده از « ابوحنیفه اسکافی » و « ابوطیب مصعبی » وجود دارد که از قصاید کهن زبان فارسی است و بیهقی به ضرورت مقال و مطابق با شیوه ی تاریخ‌نویسی خود، آن‌ها را در این کتاب گنجانده است. در این شرح و تصحیح، برخی از ابیات قصاید، دارای ابهام است و گاهی نیز ابیاتی بدون توضیح دیده می‌شود که همه ی این ابیات از دشوارترین و دیرپادترین بیت‌های قصاید موجود در این کتاب ارزشمند است و دادن گزارش دقیق و درستی از این ابیات، موجب شناخت هر چه بیشتر خوانندگان از این اثر خواهد شد. در این مقاله، کوشش شده است که با بهره‌گیری از دیگر منابع زبان فارسی، گزارش درست و دقیقی از ابیات قصاید ذکر شده، داده شود.

## ۲- پیشینه ی تحقیق

کتاب تاریخ بیهقی تا کنون توسط چند تن از اساتید بزرگ مورد تصحیح و گزارش قرار گرفته است از جمله تاریخ بیهقی به تصحیح استاد خطیب رهبر، تصحیح استاد علی اکبر فیاض، تصحیح ادیب پیشاوری، تصحیح سعید نفیسی، تصحیح مشترک غنی - فیاض اما همچنان برخی از دشواریها در اشعار فارسی نقل شده در این کتاب مشاهده می شود. استاد محمد دبیر سیاقی نیز در کتاب گنج بازیافته به شرح این ابیات دشوار نپرداخته است و در رساله تحقیق در امثال و اشعار فارسی استاد ضیاء الدین سجادی نیز دشواری های این ابیات مورد بررسی قرار نگرفته است .

(۱) بیت هشتم از نخستین قصیده ی ابوحنیفه اسکافی که در تاریخ بیهقی آمده است و در مدح سلطان مسعود و بیان توصیه‌های حکومت‌داری وی می باشد، چنین است:

پگاه خاستن آید نشان مرد درو که روز ابر همی باز به رسد به شکار

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۴۲۵)

استاد خطیب رهبر در شرح بیت، واژه ی « مرد » را مرجع ضمیر « او » دانسته است و به دنبال آن آورده است: « پیوستگی منطقی و معنوی دو مصراع، درست روشن نیست » (همان: ۵۴۴).

برای روشن شدن مرجع ضمیر به دو بیت پیش قصیده برمی گردیم:

بلندحصنی دان دولت و درش محکم به عون کوشش بر درش مرد یابد بار

ز هر که آید کاری درو پدید بود چنان کز آینه پیدا بود تو را دیدار

( همان: ۴۲۵ )

دهخدا یکی از معانی واژه ی دولت را، حکومت و قدرت و فرمانروایی و نیز دوران اقتدار و غلبه و حکمرانی دانسته است.

( لغت نامه ذیل واژه ی دولت )

بنابراین شاعر در بیت نخست، دولت را به قلعه و دژی مانند کرده است که مرد به یاری کوشش می‌تواند به آن داخل شود. در بیت دیگر نیز می‌گوید که همچنانکه آینه، میانجی نمایش چهره ی انسان است، دولت نیز واسطه ی نشان دادن توانایی است و از هر کس هم که کاری برآید، در انجام دادن کار دولت (درو) پدیدار می‌شود. (پدید بود: پدید می شود). پس مفهوم مصراع نخست چنین است: دولت وسیله و واسطه ی نشان دادن توانایی اشخاص است. بنا بر این توضیح، ضمیر « او » در واژه ی « درو » به دولت باز می‌گردد، نه به مرد. اما معنای بیت هشتم و ارتباط مصراع اول و دوم، با توجه به تشبیه ضمنی « پگاه » و « روز ابری » به دست می‌آید. « پگاه » در فرهنگ معین به معنی « صبح زود، اول بامداد » آمده است. (معین، ذیل پگاه )

در لغت‌نامه نیز به معنای سخت زود، سپیده دم، صبح نخستین، صبح صادق و ... آمده است. پس پگاه، صبح زود و به اصطلاح هنگام گرگ و میش هوا و زمانی است که هوا هنوز یکسره روشن نشده است و چنین هوایی مانند هوای ابری می‌باشد. بنابراین شاعر می‌گوید: نشان مرد دولت، سحرگاه برخاستن است و این سحرگاه برخاستن همچون روز ابری است که باز در آن بهتر شکار می‌کند؛ یعنی کسی که در دولت، توانایی سحرخیزی دارد، مانند باز شکاری در کار خود توانا و موفق می‌شود و مصراع دوم، تمثیلی برای مصراع اول است.

(۲) ایات نهم و دهم از قصیده ی مذکور چنین است:

شراب و خواب و ریاب و کباب و تره و نان      هزار کاخ فزون کرد با زمی هموار  
چو بزم خسرو و آن رزم او بدیده بوی      نشاط و نصرتش افزونتر از شمار، شمار

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۴۲۵)

این دو بیت همبسته ی معنایی اند (موقوف المعانی) و چنانکه استاد شمیسا در سبک‌شناسی شعر می‌گوید: «قصیده‌های مدحی سبک خراسانی، مضمونشان بیشتر واقع‌گراست و توصیف محیط‌های اشرافی، گردش و تفریح، باغ و بزم، مایه‌های لشکر کشی‌ها و جنگ‌ها می‌باشد» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۶۶). اینجا نیز توصیف بزم و رزم سلطان محمود است و واژه ی «بزم» در مصراع اول بیت دهم به مصراع نخست بیت پیش بر می‌گردد و واژه ی «رزم» در بیت دهم به مصراع دوم همان بیت. در حقیقت می‌خواهد بگوید که در بزم سلطان، فراوانی و وفور نعمت وجود دارد؛ ولی رزم وی، افزون‌تر از هزار کاخ پادشاهی را با زمین برابر کرده، یعنی نابود کرده است.

(۳) در بیت بیست و ششم از همان قصیده آمده است:

درم رباید تیغ تو زانش در سر خصم      کنی به زندان وز مغز او دهیش زوار

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۴۲۶)

در توضیحات کتاب آمده است: «معنی بیت روشن نشد» (همان: ۵۴۴). ولی با دریافتن معنی عبارت «درم ربودن تیغ» معنی بیت روشن می‌شود. این عبارت در فرهنگ‌ها به این صورت نیامده است؛ اما در لغت‌نامه ذیل واژه ی «تیغ» می‌خوانیم: «تیغ سوزن بردار و ربوده؛ تیغی که سوزن را به دم بردارد و این کمال خوبی اوست. (لغت‌نامه، ذیل واژه ی تیغ). با بهره گیری از این توضیحات می‌توان دریافت که «تیغ سوزن ربا» شمشیری است که مانند آهن ربا سوزن را به خود جذب می‌کند.

ضعیفان را به چشم کم‌مبین در سرفرازی‌ها      که تیغ تیز بردارد ز خاک راه سوزن را

(صائب تبریزی، ۱۳۸۳: ۲۱۱)

شاعر می‌گوید: شمشیر تو شمشیریست که درم را می‌رباید و از این رو این شمشیر را در سر دشمن فرو می‌کنی تا سرش زندان شمشیر باشد و مغز دشمن به عنوان زوار این شمشیر زندانی باشد. شاعر در «به زندان کردن تیغ درم ربا» نوعی حسن تعلیل آورده است و معنی بیت گونه ای مدح شبیه به دم می‌باشد. واژه ی «زوار» نیز به معنی پرستار، خادم، بیماران و زندانیان، جیره و غذای زندانی آمده است (لغت‌نامه، ذیل واژه ی زوار). اما عبارت «درم ربودن تیغ» به شرح بیشتری نیازمند است و این پرسش پیش می‌آید که چگونه شمشیر آهنین درهم نقره را به خود جذب می‌کند. استاد علی حیدری در شرح و توضیح این بیت مقاله ای نوشته است و در آن مقاله دلایلی را برای جذب درهم توسط شمشیر آورده است. از جمله «شمشیر و ... را با «فسان» که سنگ بود تیز می‌کردند و طبیعی است که خاصیت آهن ربایی که در بسیاری از سنگها، به ویژه سنگ فسان (که کبود و بنفش است) وجود دارد. لذا با سایش سنگ فسان بر لبه های شمشیر این خاصیت مغناطیسی در لبه شمشیر به صورت موقت و مصنوعی ایجاد می‌شود» (حیدری، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

برای توجیه بیشتر مطلب باید افزود که در گذشته گاهی سکه های دره می ضرب می کردند که در ترکیب آن بجز فلز نقره، آهن نیز به کار می بردند و این نوع دره می توانست توسط شمشیر دارای خاصیت مغناطیسی جذب شود. این نوع دره می را دره می زیف و ستوق می نامیدند. «دره می ستوق: دره می که غش آن افزون باشد و گویند آن کلمه ای است فارسی مرکب از «سه» به معنی ثلاث و «تو» به معنی قوه یعنی «دارای قوای سه گانه». زیرا این نوع دره می مرکب از سه جوهر بود: نقره، مس، آهن» (النقود العربیه ص ۵۰ و ۱۴۷ نقل از لغت نامه ذیل دره می).

(۴) در بیت سی و سوم از قصیده پیشین چنین آمده است:

ز کرکسان زمین کرکسان گردون راند / ز زین اسبان از بس که تن کند ایثار

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۴۲۷)

استاد خطیب رهبر توضیحی درباره ی این بیت نداده است. اما در اینجا مقصود از «کرکسان زمین»، «تیر» است. در لغت نامه ذیل واژه ی «کرکس» می گوید: «کنایه از تیر است که اعراب سهم خوانند، قسمی از تیر، شاید بدان مناسبت که پر کرکس به تیر نصب می کردند». نیز همانجا آمده است: «کرکسان گردون: اشاره به نسر طایر و نسر واقع است که دو صورتند از جمله ی چهل و هشت صورت فلک البروج». واژه ی «تن» نیز در لغت نامه به معنی «ذات و شخص، کس و شخص، نفس و فرد» و «ایثار» نیز به معنی «عطا کردن، بخشش و افشاندگی» می باشد.

«از زکات سر قدح هر وقت / جرعه ای کن به خاکیان ایثار (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۵۰)

همه گوش دارید فرمان من / مگر دید یک تن ز پیمان من (فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۱۹۸۸).

بنا بر توضیحات فوق، شاعر می گوید: از فراوانی تیرهایی (کرکسان زمین) که به کمک آن ها سواران را از پشت زین به زمین می اندازد، صورت های فلکی (کرکسان گردون) را می راند و دور می سازد.

(۵) ابیات چهل دوم و چهل و سوم از قصیده ی مذکور:

به سروری و امیری رعیت و لشکر / خدای عز و جل گر دهد مثال تبار

که اوستاد نیابی به از پدر ز فلک / پدرچه کرد، همان پیشه کن به لیل و نهار

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۴۲۸)

استاد خطیب رهبر در گزارش این دو بیت به جای حرف «گر» حرف «کی» را درست دانسته و می گوید: «شاید «کی» دهد مثال تبار». یعنی خداوند برای فرمانروایی بر مردم و سپاه مثل خاندان تو دیگر نمی آفریند» (بیهقی، ج ۲: ۵۴۵). اما گزارش این بیت با همین حرف «گر» آسانتر و بهتر است؛ به این ترتیب که این دو بیت، همبسته می باشند. بیت نخست، جمله ی شرطی است؛ مصراع نخست بیت دوم، جمله ی معترضه و مصراع دوم بیت دوم، جواب شرط. پس معنای بیت، اینگونه خواهد بود: اگر خداوند در سروری و امیری، مانند گذشتگان (مثال تبار) به تو رعیت و لشکر داد (جمله شرطی) از آنجا که استادی بهتر از پدرت نخواهی یافت (معترضه) همان کاری که پدرت کرد در پادشاهی انجام بده (جواب شرط)؛ یعنی مانند پدرت با رعیت و لشکر رفتار کن.

(۶) در بیت پنجاه و هفتم از قصیده مورد نظر شاعر می گوید:

و ز آن نیارد بپسود هر کسی رزمش / که پوست مار ببايد فگند چون سر مار

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۴۲۹)

شارح محترم در گزارش این بیت به نقل از حواشی مرحوم فیاض می گوید: «به احتمال قوی «هر کسی زهرش» معنی بیت روشن نشد» (همان: ۵۴۶).

این بیت در صفت قهر و خشم و قدرت سلطان مسعود است. در لغت‌نامه آمده است: «پسودن به معنی دست مالیدن، دست زدن و لمس کردن است و به رزم کسی دست پسودن، یعنی با او درآویختن و با او جنگ کردن. یارستن نیز به معنی توانستن، طاقت داشتن، دلیری کردن، جسارت کردن، دست درازی کردن (لغت‌نامه، ذیل پسودن و یارستن). بنابراین شاعر می‌گوید: از این رو کسی جرأت و جسارت جنگیدن با مسعود را ندارد که «پوست مار نباید فگند چون سر مار». مصراع دوم توضیحی تمثیلی است برای مصراع اول. مار در اشعار فارسی، گاهی مشابه به دشمن است؛ از جمله در مثالی که لغت‌نامه از خود اسکافی آورده است:

مار بود دشمن و به کندن دنداننش      زو شو ایمن اگرت باید دندان  
مار در آستین داشتن: دشمن در خانه پروراندن (لغت‌نامه، ذیل مار).

در گذشته کسانی که مار را برای مصارف پزشکی یا برای خوردن، شکار می‌کردند، پوست و سرش را جدا می‌نمودند. برخی از پادشاهان نیز همین کار را با یاغیانی که دستگیر می‌کردند، انجام می‌دادند؛ البته گاهی زنده زنده پوست او را از تن جدا می‌کردند.

که آشوب گیتی سرا سر بدوست      باید کشیدن سراپاش پوست

(فردوسی، نقل از دهخدا، ذیل پوست)

شاعر می‌گوید: کسی جرأت جنگ با مسعود را ندارد؛ زیرا دشمن وی اگر دستگیر شود، مانند مار شکار می‌شود و سر و پوستش جدا خواهد شد؛ یعنی قهر و غضب او نسبت به دشمنان بسیار زیاد است.

(۷) بیت پنجاه و هشتم از قصیده ی مذکور :

به عقل ماند کز علم ساخت گنج و سپاه      به عدل ماند کز حلم کرد قصر و حصار

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۴۲۹)

مصحح ارجمند در توضیح «به عقل ماند» آورده است: «این کار عاقلانه می‌نمود و به کارهای عقلی شباهت داشت» (همان: ۵۴۶). در حالی که با توجه به تناسب «عقل و علم» و «گنج و سپاه» در مصراع نخست و تناسب «عدل و حلم» و «قصر و حصار» در مصراع دیگر، معنای بهتری می‌توان دریافت. شاعر می‌گوید: سلطان مسعود، مانند عقل است که در پادشاهی، علم و دانش را گنج و سپاه خود قرار داده است؛ یعنی علم او پشتیبان اوست (علم، لازمه ی عقل است) و نیز مانند عدالت است که، صبر و بردباری را برای خود همچون کاخ و دژی ساخته است و در پناه این کاخ و دژ بردباری قرار دارد (بردباری، لازمه عدالت است).

(۸) از دیگر ابیاتی که نیاز به توضیح و شرح دارد، ابیاتی از شعر «ابوطیب مصعبی» است که بیهقی در کتاب خود در ناپایداری، خوش چهرگی و تیره درونی دنیا آورده است.

در بیت سوم از شعر ابوطیب مصعبی آمده است:

چو زهر از چشیدن چو چنگ از شنیدن      چو باد از بزیدن چو الماس گازی

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۵۱۳)

استاد خطیب رهبر در شرح این بیت گفته اند: شاید مصراع «چنان کز بریدن چو الماس گازی» باشد (همان: ۶۰۳). ایشان توضیحی در مورد اینکه چگونه این مصراع به شکل مورد نظر ایشان تصحیح شده است نداده‌اند؛ اما بیت را به همین گونه که هست، بهتر می‌توان شرح داد:

در مصراع نخست، دنیا در نیکی و خوش آهنگی و در نام و آوازه، به چنگ تشبیه شده است. (آواز دهل شنیدن از دور خوش است) و از نزدیک شدن و دریافت واقعی، طعم دنیا را به زهر مانند کرده و مصراع کامل است. در مصراع دوم نیز همین کار یعنی آوردن ویژگی‌های مخالف تکرار شده است؛ بنابراین «چو باد از بزیدن، چو الماس گازی» یعنی: ای دنیا در نرمخویی،

ملایمت و گذرندگی مانند باد هستی در وزیدن اما در گزیدن و آزار رساندن همچون الماس قاطع و برنده می باشی. چنان که در لغت نامه ی دهخدا آمده است: « مثل الماس: سخت برآن، سخت شکافنده، سخت قوی و نابود کننده، کنایه از دندان.

گاز: مقراض بریدن طلا و نقره، مقراض، انبر، قیچی، دندان، دندان نیش.

به گاز گزیدن: گزیدن به دندان.

و یا چو گوشه و دینار جعفری به مثل که کرده باشد صراف از او به گاز جدا (منوچهری)  
چو دَرّ به زیر پاره ی الماسم چو زر پخته دردهن گازم (مسعود سعد)

(لغت نامه ذیل الماس)

بنابراین توضیحات شاعر در مصراع دوم، نرمی، ملایمت و گذرندگی را در برابر سختی و تیزی آورده است. شاعر در توصیف «چو الماس گازی» وجه شبه را نیاورده است؛ مگر آنکه واژه ی « الماس » را با سکون بخوانیم. چو الماس، گازی یعنی: مانند الماس، می گزی و نیش می زنی. در این صورت، نوع «ی» که قدما در اشعار رعایت می کردند نیز یای معلوم است و با دیگر ابیات متناسب. همچنین می توان الماس را با کسره خواند؛ یعنی مانند دم تیز و برنده ی گاز هستی. در این صورت وجه شبه، پنهان می ماند و با سه توصیف دیگر بیت اندکی اختلاف خواهد داشت ( تشبیه دم و دندان گاز به الماس) ؛ در نتیجه: در ملایمت مانند باد و در ناملایمت همچون الماس هستی.

(۹) در بیت هشتم از قصیده مصعبی آمده است:

همه آزمایش همه پرنمایش همه پردرایش چو کرک طرازی

( تاریخ بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۵۱۳)

در گزارش این بیت آمده است: « کرک طرازی : مرحوم فیاض حدس زده اند شاید " ترک طرازی " . طراز : شهر حسن خیز ترکستان ؛ معنی مصراع روشن نشد « همان: ۶۰۳).

کرک در لغت نامه به معنی مرغی کوچکتر از تیهو که به عربی، سلوی و به ترکی، بلدرچین گویندش؛ با « ر » مفتوح یا ساکن.

«تا نباشد همچو عنقا خاصه در عزلت غرا تا نباشد همچو شاهین خاصه در قدرت کرک (انوری)

کبک را نیز گفته اند ....

دراییدن: گفتن، سخن گفتن، آواز کردن، آواز دادن.

درایش: تأثیر، اثر کردن» (لغت نامه: ذیل کرک)

دهخدا ذیل واژه ی « درایش »، همین بیت را به نقل از ادیب آورده است؛ ولی به جای کرک، واژه ی گرگ را درج کرده اند؛ اما گرگ به هیچ روی مناسب نیست؛ زیرا شعرا در همه جا، طراز را محل زیبایی ها می دانستند و ترک نیز با توجه به واژه ی « درایش » مناسب نمی نماید. این توصیفات، بیشتر به حرکات پرندگان مانند است؛ به خصوص هنگام جفت یابی؛ اگر چه شاید در جای دیگری، طراز را به داشتن پرندگان زیبا توصیف نکرده باشند اما شمع طراز و کمان طراز مشهور بوده است و شعرا پدیده های زیبا را به آن شهر منسوب می کرده اند .

کوتاه آنکه شاعر می گوید: در آزمایش و نمایش و آواز خوانی، همچون پرندگان شهر طراز هستی.

(۱۰) بیت بیستم از قصیده دوم ابوحنیفه اسکافی:

باز شطرنج ملک با دو سه تن به دو چشم و دو رنگ بی تعلیم

( بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۵۱۷)

استاد خطیب رهبر در گزارش این بیت گفته است: « این بیت، نامفهوم است» ( همان: ۶۰۷).

در این بیت، شاعر می‌خواهد سلطان ابراهیم بی‌تجربه را به رویارویی با دشمنان برانگیزد و به او دل بدهد؛ بنابراین می‌گوید که تنها با وجود دو سه تن از یاران، یعنی دو سه مهره ی شطرنج ( اشاره به سپاه اندک ابراهیم ) به بازی شطرنج حکومت پرداز و تنها داشتن دو چشم و شناختن دو رنگ سیاه و سفید مهره‌های شطرنج حکومت ( کمترین امکانات ) برای این کار بسنده است و بیمی نداشته باش و نیندیش که چه پیش می‌آید؛ همچنان که در ادامه می‌گوید:

تا چه بازی کند نخست حریف      تا چه دارد زمانه زیر گلیم  
تیغ برگیر و می ز دست بنه      گر شنیدی که ملک هست عقیم  
( همان )

مفهوم این دو بیت، گزارش ما را تأیید می‌کند. شاعر در این دو بیت می‌گوید که از بازی حریف و آنچه زمانه آستن آن است بیمی نداشته باش و کوشش خود را به کار گیر.

(۱۱) بیت بیست و هفتم از همین قصیده:

مار ماهی نپایدش بودن      که نه این و نه آن بود چون نیم ( بیهقی، ۱۳۹۲، ج: ۲، ۵۱۷ )

شارح محترم در توضیح واژه ی « نیم » در این بیت، به نقل از دکتر فیاض گفته است: « چون نیم » اشاره است به حرفی که علمای حساب دارند که می‌گویند نیم، جزء اعداد نیست» (همان: ۶۰۷).  
در کتاب گنج بازیافته، در توضیح این بیت، به جای « چون نیم » عبارت « در خیم » آمده است. ( دبیر سیاقی، ۱۳۵۴، : ۱۰۰).

در لغت‌نامه، خیم به معنای سرشت، طبیعت، خوی، منش و خلق آمده است و با این توضیح، ضبط بیت با عبارت « درخیم » مناسبتر است؛ چون مار ماهی در واقع هم مار است و هم ماهی؛ اما در سرشت و خوی ( خیم ) به هیچ یک نمی‌ماند.

(۱۲) بیت سی و دوم همین قصیده :

سرکش و تند همچو دیوان باش      زین هنر بر فلک شده است رجیم  
(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۵۱۸)

مصحح محترم در توضیحات می‌گوید: « دیوان باش : ظاهراً مصحف دیو مباحش است و هنر به استعاره عنادیه و از روی استهزاء، به جای شر و بدی به کار رفته » ( همان: ۶۰۸).

با توجه به دیگر ابیات قصیده، ضبط بیت به همین صورت مناسب است؛ چنانکه آوردیم شاعر در ابیات پیشین، ابراهیم را به جنگیدن بی محابا و بی تفکر دعوت می‌کند:

مرد باید که مار گرز بود      نه نگار آورد چو ماهی شیم  
مار ماهی نپایدش بودن      که نه این و نه آن بود چون نیم  
( همان: ۵۱۷ )

زیرا:

عادت و رسم این گروه ظلوم      نیک ماند چو بنگری به ظلیم  
نه کسش یاور و نه ایزد یار      هر که را نفس خورد نارجم  
قصه کوتاه به است از تطویل      کان نیورد در و دریا سیم  
( همان: ۵۱۸ )

ظلیم به معنی شترمرغ است و این دو بیت، توصیف شاعر از دشمنان سلطان ابراهیم است. از دید شاعر تکلیف چنین مردمی با چنین خلق و خویی پیداست و آشکار است که چگونه باید با آنان برخورد کرد. منظور این است که شاعر در اینجا

سلطان ابراهیم را فرا می‌خواند که همانند دیوان، با سرکشی و تندى با چنین قومى برخورد کند. تأیید این مطلب را در قصیده دیگر اسکافی که بلافاصله پس از این قصیده آمده است نیز می‌توان دید. ابیات ۲۸-۳۰ :

رسم محمودى کن تازه بشمشیر قوی که ز پیغام و ز نامه نشود مردِ خصیم  
تیغ بردوش نه واز دی و ازدوش مپرس گربخواهی که رسد نام توتا رکن حطیم  
قدرتی بنمای از اول و پس حلم گزین حلم کز قدرت نبود نبود مرد حلیم  
( همان: ۵۲۰ )

شاعر در اینجا آشکارا می‌گوید: تنها با شمشیر کار پیش می‌رود و دشمن با نامه و پیغام باز نمی‌گردد. شمشیر بردار و از دیروز و فردا نپرس. در آغاز کار باید شدت و قدرت نشان بدهی و پس از آن کار خود را بر بردباری بنا کنی زیرا بردباری اگر همراه قدرت نباشد ارزش ندارد. از این رو شاعر می‌گوید: پس تو نیز مانند دیو با سرکشی و تندى برخورد کن؛ زیرا شیطان بواسطه ی همین سرکشی و تندى توانست به آسمان برود ( اشاره به گستاخی و جسارت شیطان ). در واقع، شاعر در اینجا واژه ی هنر را به استعاره ی عنادیه به کار نبرده است و اگر چنین می‌بود، باید مثلاً می‌گفت: شیطان از این هنر از درگاه رانده شد یا گمراه شد یا به خاک افتاد، نه آنکه بگوید بر فلک رفت ( یعنی با همین سرکشی و تندى، به جایی بازمی‌گردد که از آنجا رانده شده است ). نیز شاعر در اینجا در تشبیه ممدوح به شیطان، توجیهی دارد و می‌گوید که با این مردمی که چنین هستند، تو نیز باید مانند دیوان، بی رحم و بی مدارا باشی.

(۱۳) بیت سی و پنجم از قصیده ی سوم:

به تمامی زعدو پای نباید شد از آنک وقت باشد که نکو ماند نقطه به دونیم

(بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۵۲۱)

مصحح محترم نوشته اند: « معنی بیت نا مفهوم است » ( همان: ۶۱۰ ). شاعر در این بیت درباره ی دشمن شکست خورده، سخن می‌گوید؛ چنانکه در ابیات بعد به توضیح این موضوع می‌پردازد:

حاسد امروز چنین متواری گشت و خموش دی همی باز ندانستمی از دابشلیم  
مرد کورا نه گهر باشد و نه نیز هنر حیلست اوست خموشی چوتهی دست غنیم ...  
دشمنت خسته و بشکسته و پا بسته ببند گشته دلخسته و زان خسته دلی، گشته سقیم

( همان )

توضیح آنکه شاعر در این بیت « عدو » را به « نقطه ی دو نیم شده » تشبیه کرده و مصراع دوم تمثیلی است برای مصراع اول .

درباره ی نقطه ی دو نیم شده، می‌توان گفت که در گذشته چون با قلم و جوهر نویسندگی می‌کردند، هنگام نقطه‌گذاری بر حروف، ممکن بود به دلیل درست نبودن نوک قلم یا هر دلیل دیگر، نقطه، کامل رسم نشود و به شکل دو نیم شده باقی بماند که این جوهر نگرفتن و دو نیم بودن نقطه، البته به آسانی قابل تشخیص نبود. با توجه به این توضیح، شاعر می‌گوید: گاهی ( وقت باشد ) دشمن شکست خورده و متلاشی ( نقطه دو نیم شده ) زیبا و سالم ( نیکو ) به نظر می‌رسد و حال آنکه چنین نیست و آسیب بسیار دیده است. یا اینکه دیدن دشمن شکست خورده، جالب و نیکوست ( با توجه به ضبط لغت‌نامه: وقت باشد که نکو باشد نقطه به دو نیم). اما درباره ی « ز عدو پای نباید شد » باید گفت که در جایی معنایی برای پای شدن یا پای نشدن از کسی، دیده نشد و به ظاهر، برای چنین ترکیبی معنایی قابل تصور نیست؛ ولی درباره ی واژه ی « پای » به ظاهر، این واژه مصحف واژه ی « پاک » است و پاک به معنی: تهی، فارغ، خالی و پرداخته، آمده است. ( لغت‌نامه ). تلفظ حرف « ی » در پایان برخی از واژه‌ها همچون پای، به تلفظ حرف « ک » بسیار نزدیک است و در نگارش نیز این دو حرف به هم نزدیکند و این موضوع، ممکن است در تصحیح نسخه، موجب خطای نسخه نویسی شده باشد. همچنین هم اکنون در مناطق



وسیعاً از ایران میان لرها و بختیاری‌ها دقیقاً به جای « پاک » واژه ی « پای » را به کار می‌برند: پای خراب شد: پاک و یکسره خراب شد. پس پاک شدن از کسی یا چیزی، به معنی آسوده شدن از او و از میان بردن اوست.

تن سلم از آن کین کنون خاک شد هم از تور روی زمین پاک شد

(فردوسی، نقل از لغت‌نامه، ذیل پاک)

بنابراین می‌توان بیت را چنین توضیح داد: نباید و ضروری نیست که دشمن را یکسره نابود و محو کنی؛ زیرا گاهی، دیدن دشمن شکست خورده در چنین حالی، جالب و نیکو است. یا اگر چه دشمن سالم به نظر می‌رسد (نکو ماند) اما توان خود را از دست داده است. شاعر می‌خواهد به پادشاهی که در اوایل کار خود است و هنوز قدرت چندانی ندارد، دلداری و قوت قلب بدهد و او را از ادامه ی تعقیب دشمن و احتمالاً شکست خوردن پس از پیروزی بازدارد و بدین گونه، این کار را توجیهی شاعرانه می‌کند. البته بیت مورد نظر در کتاب " گنج باز یافته " به گونه‌ای دیگر آمده است:

به تمامی ز عدو پای بیاید بر کند وقت باشد که نکو باشد نقطه به دو نیم

( گنج باز یافته، ۱۳۵۴: ۱۰۲)

بنابر توضیحات یاد شده، این ضبط صحیح نیست؛ چرا که با ابیات دیگر و زمینه ی سرودن شعر، هم‌خوانی ندارد.

۱۴) قصیده ی چهارم اسکافی (تاریخ بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۳، ۹۷۲-۹۶۶) که به توصیه ی بیهقی توسط این شاعر سروده شده است: « من می‌خواستم که چنین که این نامه را نوشتم به عذر این حال و این هزیمت را در معرض خوبتر بیرون آوردم» (همان: ۹۶۵). در همین جمله، به جای « آوردم » باید « آوردن » یا « آورم » باشد؛ اما ابیات قابل گزارش این قصیده:

- |                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- شاه چو بر کند دل ز بزم و گلستان  | آسان آرد به چنگ مملکت آسان          |
| ۲- وحشی چیزی است ملک و این زان دانم | کو نشود هیچ گونه بسته به انسان      |
| ۳- بندش عدل است و چون به عدل ببندیش | أنسی گردد همه دگر شودش سان          |
| ۴- اخوان ز اخوان به خیل و غد نفریید | یوم حنین اذا اعجبتمکم بر خوان       |
| ۵- اخوان بسیار در جهان و چون شمس    | همدل و هم پشت من ندیدم ز اخوان      |
| ۶- عیسی آمد سبک به چشم عدو زانک     | تیغ نخواست از فلک چون خواست هم خوان |
| ۷- کیست که گوید ترا مگر نخوری می    | می خور و داد طرب ز مستان بستان      |
| ۸- شیر خور و آنچنان مخور که به آخر  | زو نشکیبی چو شیرخواره ز پستان       |

استاد خطیب رهبر در گزارش ابیات آورده است: « بیت چهارم و پنجم و ششم مغلوط است و نامفهوم و ظاهراً مناسبتی با ابیات پیش و پس ندارد» (همان: ۱۰۷۱). درباره ی مغلوط بودن این ابیات می‌توان گفت که غلطی در این ابیات دیده نمی‌شود؛ اما درباره ی ارتباط مفهومی آن‌ها چنین می‌توان گفت که این قصیده در توجیه شکست مسعود و پراکندگی سپاه او سروده شده است و نشان می‌دهد که بیهقی، علت اصلی این شکست را رفتار سلطان مسعود می‌دانسته است. البته این قصیده سال‌ها بعد سروده شده است و صراحت لهجه ی شاعر نیز از به همین سبب است؛ و گرنه با سلاطین، سخن چنین نمی‌توان گفت.

ابتدا ارتباط سه بیت چهارم، پنجم و ششم را با سه بیت نخست گزارش می‌کنیم: بیت نخست، اشاره به خوش‌گذرانی مسعود است. بیت دوم، اشاره به اینکه حکومت در حال از دست رفتن است و بیت سوم، اشاره به ستمکاری مسعود دارد. هر چند ارتباط توصیه های این شاعر به ظاهر ضعیف است اما همه ی درباره ی علل شکست و توجیه آن‌ها و نشان دادن راه پیروزی است و بر روی هم می‌توان چنین توضیح داد:

۱- از تن پروری و عیاشی دوری کن.

۲ و ۳- بدان که حکومت را تنها با عدالت می‌توان نگاه داشت.

۴ و ۵- تنها به فراوانی سپاه و ثروت نباید متکی بود؛ زیرا سپاه باید با هم متحد و یکدل باشند.

۶- می باید از خدا سپاهی توانا و یکدل بخواهی؛ یعنی چنین سپاهی فراهم کنی تا دشمنان بر تو نشورند.  
در بیت ۷ و ۸ می گوید: کسی به تو نمی گوید هرگز شراب نخور؛ اما زیاده روی نکن تا از دوری شراب دچار درد سر نشوی و مانند کودکی نباشی که مدام شیر می خورد و هنگامی که از شیر گرفته شود، دچار سختی می گردد ( اشاره به خمار و آشفته شدن و وابستگی دائم الخمر به شراب ).

در گزارش بیت هفتم آمده است: « مستان : شاید ز بستان » (همان: ۱۰۷۱). اما همین وجهی که در کتاب آمده مناسب تر می نماید. مستان جمع مست نیست؛ بلکه به معنی مستی و مست شدن است. در لغت نامه ذیل واژه ی « مستان » آمده است: « مستان : مزید علیه مست . الف و نون آخر آن معنی جمع نمی دهد مانند رایگان و بهاران . الف و نون معنی شدت و مبالغه به کلمه می دهد.

مستان شدن: مست شدن

بخوردند چیزی و مستان شدند      پرستندگان می پرستان شدند ( فردوسی )  
سوی رز باید رفتن به صبح      خویشتن کردن مستان و خراب ( منوچهری )  
( لغت نامه، ذیل مستان )

بنابراین شاعر می گوید شراب بخور و داد نشاط را از مست شدن بستان.

(۱۵) بیت نهم از همان قصیده:

شاه چه داند که چیست خوردن و خفتن      این همه دانند کودکان دبستان  
( بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۳: ۹۶۶ )

در گزارش این بیت آمده است: « شاید مراد این باشد که در خور دانش شاه نیست که چون کودکان دبستان از خور و خواب، آگاهی داشته باشد؛ یعنی پادشاه باید در تدبیر امور کشور توانایی و بینش درست نشان دهد » ( تاریخ بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۳: ۱۰۷۱ ).

می دانیم که در گزارش شعر باید به تناسب و واژگانی که شاعر می آورد، بسیار دقت کرد. سوال این است که چرا شاعر به جای کودکان دبستان، نمی گوید " کودکان خراسان " یا " کودکان بیابان " و واژه ی دبستان را به کار برده است. باید گفت که آوردن واژه ی " دبستان " از آن رو است که خور و خواب نداشتن پادشاه و بدی تن پروری او، موضوعی بوده است که در کتاب های دبستان برای آموزش کودکان آورده می شد و دوری شاه از خواب و خور و پرداختن به امور کشور را در این کتاب ها از صفات نیک و ملزومات شاهی می دانستند؛ یا اینکه دانستن این موضوع چنان عمومی و ساده بوده است که حتی کودکان در سن دبستان رفتن هم از آن آگاهی داشتند. بنابراین شاعر می گوید که شاه ( به طور عام ) نباید اهل تن پروری و خوش گذرانی باشد و این موضوعی است که حتی کودکان دبستان هم از آن باخبرند ( مصراع اول استفهام انکاری است ).

(۱۶) در بیت چهل و چهارم از همان قصیده آمده است:

از ماست که بر ماست چون نگاه کنی نیک      در تبر و درخت و آهن و سوهان  
( بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۳: ۹۶۹ )

استاد خطیب رهبر در گزارش این بیت نوشته است: « شاید مقصود این باشد که اگر درخت ساکن و آهن نرم نبود این دو گرفتار زخم تیشه و دندان های سوهان سخت پولادین نمی شدند » ( همان: ۱۰۷۳ ). اما این بیت در همان نظر اول، خواننده را یاد داستان مشهور " عقاب و پر تیر " می اندازد:

زی تیر نگه کرد پر خویش در آن دید      گفتا ز که نالیم که از ماست که برماست

( دیوان ناصر خسرو ، ۱۳۹۳: ۵۲۳ )

شاعر می‌گوید: بدی که به ما می‌رسد، از دوستان و هم‌جنسان و نزدیکان ماست ( اشاره به خیانت غلامان در جنگ دندانقان )؛ چنانکه اگر به درخت و تبر و همچنین آهن و سوهان بنگری، خواهی دید دسته تبر از جنس چوب، یعنی از جنس درخت است و سوهانی که آهن را می‌ساید از جنس همان آهن است.

(۱۷) مورد دیگر در ابیات ۴۸-۵۱ ابوحنیفه اسکافی درباره ی گسترش خبر شکست مسعود و سرگشتگی همگان می‌گوید:

شیر و نهنگ و عقاب زین خبر بد	خیره شدند اندر آب و قعر بیابان
کس نکند اعتقاد بر کره خویشت	تا نکنی شان ز خون دشمن مهمان
گر پری و آدمی دژم شد زین حال	ناید کس را عجب ز جمله حیوان
می نخورد لاله برگ و ابر نخندد	تا ندهی هر دو را زین پس فرمان

(تاریخ بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۳: ۹۷۲)

در گزارش دو بیت میانه آمده است: « این بیت و بیت پس از آن نامفهوم به نظر می‌رسد » (همان: ۱۰۷۳). شاعر در بیت ۴۸ می‌گوید: همه ی شجاعان ( شیر و نهنگ و عقاب ) از این خبر بد سرگشته و حیران شده‌اند و در بیت ۴۹ گفته است: تا تو مردم را به خون دشمن مهمان نکنی، یعنی دشمن را شکست ندهی و خاطرشان را آسوده نکنی، کسی بر کره ی خویشت اعتماد نمی‌کند. پیداست که « بر کره ی خویشت اعتماد کردن » مثلی بوده است. « اعتقاد کردن: اعتماد کردن، تکیه کردن: (نعت‌نامه، ذیل اعتقاد). واژه ی " کره " مجاز از خوراک و اسباب زندگانی است و « به کره خود اعتماد کردن » به معنای به رزق و روزی خود اعتماد کردن و اطمینان از آینده داشتن است. از این رو شاعر می‌گوید که در این شرایط ناامیدی، کسی بر کسب رزق و روزی و آینده ی خود نمی‌تواند اعتماد کند؛ مگر آنکه تو با شکست دشمن این شرایط را فراهم کنی و امنیت را به آنان بدهی.

بنابر این توضیحات بیت ۵۰ و ۵۱ همبسته‌اند و با توجه به توضیحات بالا شاعر می‌گوید که اگر پری و آدمی از این اتفاق غمگین و آشفته شده‌اند، کسی تعجب نخواهد کرد؛ حتی اگر همه ی جانداران نیز چنین حالی پیدا کنند؛ اما شگفت آنکه موجودات بی‌جان نیز در چنین حالی هستند. برگ لاله نیز می‌نمی‌خورد و ابر هم نمی‌خندد. « شاعران دلیل سرخی و شادابی لاله را می‌خورند می‌دانستند:

گفت می‌خور تا برون آبی ز پوست لاله نیز از پوست زان آمد برون

( خاقانی، ۱۳۶۲: ۴۱۲ )

### ۳- بحث و نتیجه‌گیری

پی بردن به مشکلات متون ادبی و تصحیح آنها به کمک متون و منابع دیگر و فرهنگ لغات توسط محقق می‌تواند راه‌گشایی برای خوانندگان و دانش‌پژویان و حل مشکلات متون دیگر باشد؛ چنان که شرح برخی از ابیات دشوار در تاریخ بیهقی برای دریافت هدف نویسنده و دریافت مخاطب ضروری به نظر می‌رسد مثلاً در بیت "سرکش و تند همچو دیوان باش زین هنر بر فلک شده است رحیم"؛ شاعر پادشاه را به جنگ بی‌محابا، با دشمنان دعوت می‌کند و این موضوع را می‌توان با توجه به دیگر ابیات این قصیده در یافت و ضبط بیت به همین گونه درست می‌نماید و قابل توجه است. در مثال دیگر "پگاه خاستن آید نشان مرد درو که روز ابر همی باز به رسد به شکار" در این بیت شاعر نشانه مرد دولت بودن را سحرگاه برخاستن می‌داند چراکه هوای گرگ و میش سحرگاه مانند روز ابری است که باز در آن بهتر شکار می‌کند و در این بیت مرد لایق را به باز شکاری تشبیه کرده است. در مورد دیگر "درم رباید تیغ تو زانش در سر خصم کنی به زندان وز مغز او دهیش زوار" در اینجا "تیغ درم ربا" شمشیری است که درهم را به خود جذب می‌کند اما این نوع درهم، درهمی است که آن را درهم ستوق می‌نامیدند که در ترکیب آن نقره، مس و آن بکار می‌رفته است و از این رو این درهم توسط شمشیر دارای خاصیت مغناطیسی جذب می‌شده است. در جای دیگر:

به سروری و امیری رعیت و لشکر  
خدای عزو جل گر دهد مثال تبار

که اوستاد نیایی به از پدر زفلک پدر چه کرد همان پیشه کن به لیل و نهار  
با دریافت موقوف المعانی بودن دو بیت می توان به شرح درستی از آنها دست یافت. در ایتجا شاعر می گوید اگر خداوند در  
سروری و امیری، مانند گذشتگان به تو رعیت و لشکر داد، از آنجا که استادی بهتر از پدرت نخواهی یافت مانند پدرت با  
رعیت و لشکر رفتار کن. در بیت دیگر نیز "وز آن نیارد بپسود هر کسی رزمش که پوست مار ببايد فکند چون سر مار"  
شاعر می گوید از این رو کسی جرات جنگیدن با مسعود را ندارد زیرا در صورت دستگیر شدن مانند مار شکار شده سر و  
پوستش از تن جدا خواهد شد.

## منابع

۱. بیهقی، محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. (۱۳۹۳). تصحیح خلیل خطیب رهبر، چاپ هفدهم، نشر مهتاب.
۲. بیهقی، محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. (۱۳۸۹). تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ دوم، تهران، علمی.
۳. حدیری، علی. (۱۳۹۴). «درم ربایی تیغ» در بیتی از بوحنیفه اسکافی، فصلنامه متن پژوهی ادبی، سال ۱۹، شماره ۶۴ صص ۱۶۳-۱۴۹.
۴. خاقانی شروانی، افضل الدین. دیوان خاقانی شروانی. (۱۳۶۲). چاپ اول، انتشارات ارسطو، تهران، چاپ کبری.
۵. دبیرسیاقی، محمد. گنج بازیافته. (۱۳۵۴). چاپ دوم، انتشارات اشرفی، تهران.
۶. دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. (۱۳۷۹). تهران: موسسه ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. شمیسا، سیروس. سبک شناسی شعر. (۱۳۸۲). چاپ نهم، نشر فردوس.
۸. صائب تبریزی، محمد علی. دیوان صائب تبریزی. (۱۳۸۳). به کوشش محمد قهرمان، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
۹. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. (۱۳۸۸). تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، نشر قطره.
۱۰. قبادیانی، ناصر خسرو. دیوان ناصر خسرو. (۱۳۹۳). تصحیح مینوی-محقق، چاپ نهم، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. معین، محمد. فرهنگ فارسی معین. (۱۳۸۴). چاپ دوم، انتشارات راه رشد، تهران. چاپ کشاورز.